سهراب شاعر پست مدرن

غفاری، محمد

پست مدرنیسم،آزادی از محدودیت‏های ژرف ساخت و روساخت‏ است.مدرنیسم از قرن هفدهم کاری جز انکار گذشته باتمام وجوه آن نداشت.روگردانی‏ از گذشته و سنّت و جست‏وجوی تازگی‏ها و نوها در همه‏چیز،پیام مدرنیسم بود.پست‏ مدرنیسم روی آوردن به تازگی‏ها و نوگرایی را می‏پذیرد ولی روی‏گردانی از گذشته را نفی‏ می‏کند.ممکن است ژرف ساخت‏ها و مضامین بسیار ارزشمندی در زیر غبار قرون‏ مدفون شده باشد،استخراج و احیا و ادامه‏ی‏ آن را با روساخت‏های جدید شکل‏های تازه‏یی‏ از خلاقیت هنری را تحقق می‏بخشد.پست‏ مدرنیسم خواهان گذشته و حال است بی‏هیچ‏ محدودیتی.چنان که تی.اس.الیوت‏ می‏گوید:«هر نوآوری اصیل،ریشه در سنّت‏ دارد».و آشنازدایی از ویژگی‏های مهم‏ پست‏مدرنیسم است.

یکی از بارزترین مقوله‏های شعر سهراب،عرفان اوست.او به دور از دل‏بستگی‏های روزمره‏ی زندگی و غوغای‏ نان و زرق و برق آن‏چنانی دنیای امروز، به‏همراه غم پنهانی خویش در خلوت عاشقانه‏ و دریافتن اسرار بی‏خودی و کشش عشق‏ خاص خود می‏نشیند و به آن‏چه جذابیت و صداقت و صفای باطن دست می‏یابد که با همان صفای باطن و سیر انفس به راه‏های‏ روشن و تابناک سلوک می‏رسد و به پختگی‏ و بلوغ هنری عارفانه دست می‏یابد و در عالم‏ متافیزیک،سبک‏بال و بی‏خیال پروازمی‏کند: «باد آمد،در بگشا،اندوه خدا آورد/خانه‏ بروب،افشان گل،پیک آمد،پیک آمد،مژده‏ ز«نا»آورد/آب آمد،آب آمد،از دشت خدایان‏ نیز،گل‏های سیا آورد/ما خفته،او آمد خنده‏ی شیطان را بر لب ما آورد».(هشت‏ کتاب،ص 231-232-نا)

در این قطعه او سیر من الخلق الی الحق‏ و رسیدن به فنا و یافتن بقا را به بهترین شکل‏ و با روساختی که ریشه در ژرف ساخت‏های‏ عرفانی ما دارد بیان می‏کند:

«باید دوید تا ته بودن/باید به بوی خاک‏ فنا رفت/باید به ملتقای درخت و خدا رسید. /باید نشست/نزدیک انبساط/جایی میان‏ بی‏خودی و کشف».(همان کتاب،هم‏سطر،هم‏ سپید،ص 428)

بدین طریق دست از مس وجود شسته و کیمیای عشق یافته و زر شده است.

گرچه عرفای پیشین ما در راه عرفانی‏ خویش تلاش می‏کردند با چشم دل جان‏ جانان را بی‏واسطه ببیند اما سهراب«با لطافتی که از عرفان بودایی مایه می‏گیرد و در تصاویری که از یک نقاش برمی‏آید مطالبی را به صورت زیبایی بیان کرده است..»(باغ‏ تنهایی،ص 265)و با گشودن چشم به گلستان‏ و با علم و ابزار اندک خویش خداوند را در طبیعت جست‏وجو می‏کند و می‏یابد:

«در دل من چیزی‏ست مثل یک بیشه‏ی‏ نور،مثل خواب دم صبح/و چنان بی‏تابم که‏ دلم می‏خواهد/بدوم تا ته دشت،بروم تا سر کوه،دورها آوایی‏ست که مرا می‏خواند». (هشت کتاب،صص 350-351)

او به این تفکر عرفانی که تمام مخلوقات‏ در مسیر حرکت خویش روی به سوی کمال و خالق هستی دارند و در تسبیح خالق خویش‏هستند،اعتقاد راسخ دارد و با اشاره به آیه‏ی‏

«تسبح له السموات السبع و الارض و من‏ فیهن..»

(سوره‏ی اسرا،آیه‏ی 44)می‏گوید: «من نمازم را وقتی می‏خوانم/که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته‏ی سرو/من نمازم‏ را پی تکبیرة الاحرام علف می‏خوانم/پی‏ «قد قامت»موج».(هشت کتاب،صص 272- 273)

او حضور خداوند را در همه جا احساس‏ می‏کند:

«اینما تولوا فثم وجه اللّه»

(سوره‏ی‏ بقره،آیه‏ی 115)

«و خدایی که در این نزدیکی‏ست/لای‏ این شب‏بوها،پای آن کاج بلند/روی آگاهی‏ آب/روی قانون گیاه».(هشت کتاب،ص‏ 272)

گرچه شعر معاصر بنا به حکم زمانه،شعر برونگرا و اجتماعی‏ست و مسایل و مشکلات‏ جامعه در آن بازتاب دارد.اما شاید سهراب‏ تنها شاعری باشد که در شعر خود«سلوک» کرده و قدم در عالم عرفان نهاده و با سیر مراحل و منازل به درجات عرفانی راه یافته و آن‏چه از ادراکات انسان‏ها خارج است برگشته‏ و به آشتی با جهان طبیعت پرداخته و خود را شناخته و شاید به وصال هم رسیده است:

«بیداری‏ات را جادو می‏زند/سیب باغ تو را پنجه‏ی دیوی می‏رباید/و قصه‏ نمی‏پردازم/در باغستان من،شاخه‏ی بارور خم می‏شود،/بی‏نیازی دست‏ها پاسخ‏ می‏دهد./در بیشه‏ی تو آهو سر می‏کشد،به‏ صدایی می‏رمد./در جنگل من،از درندگی‏ نام و نشان نیست./در سایه-آفتاب دیارت، قصه‏ی«خیروشر»می‏شنوی/من‏ شکفتن‏ها را می‏شنوم./و جویبار از آن‏سوی‏ زمان می‏گذرد./تو در راهی/من رسیده‏ام». (هشت کتاب،صص 163-164) حتا او مضمون‏های نهفته در زیر غبار قرون را استخراج و با تلمیح‏ آن‏ها را بیان می‏کند.وقتی به نسب خود اشاره می‏کند و پدر و مادر انسان نوعی را یادآوری می‏کند،می‏گوید:

«اهل کاشانم/نسبم شاید برسد/به گیاهی در هند،به سفالینه‏یی‏ از خاک«سیلک»1(همان،صدای پای آب،ص 264)

اولین انسان گیومرث(زنده‏ی میرا)بود،وقتی او مرد،پس از چهل‏ سال از نطفه‏ی او دو ساقه‏ی به‏هم چسبیده‏ی ریواس رویید که یکی‏ مشی و دیگری مشیانه(آدم و حوا)شد و بشر از نسل آنان است.این‏ اسطوره‏ی آریایی‏ست و در هند و ایران معمول بود.از این‏رو می‏گوید: «گیاهی در هند».

«یکی شمردن مرگ و زندگی در عرفان کهن ما به کرات بیان شده است و یکی از معاییری که تا حدّی معلوم می‏کند شاعر حقیقتا عارف بوده است.(نگاهی به‏ سهراب،ص 36)ابیات زیر است که همین‏ نظر را با واژه‏های ظریف و زیبا و ساده بیان‏ می‏کند:«زندگی بال و پری دارد با وسعت‏ مرگ.../و نترسیم از مرگ/مرگ پایان‏ کبوتر نیست./مرگ وارونه‏ی یک زنجره‏ نیست./مرگ در ذهن اقاقی جاری‏ست. /مرگ در آب و هوای خوش اندیشه‏ نشمین دارد.../و همه می‏دانیم/ ریه‏های لذت،پراکسیژن مرگ است. (هشت کتاب،صدای پای آب،صص 290-296- 297)

سهراب با آگاهی از اساطیر ملل قدیم‏ و فلسفه‏ی اوپانیشدها-این آگاهی‏ برخاسته از سفرهای سهراب به‏ سرزمین‏های شرق بوده که از عرفان‏ بودایی و کریشنا مورتی اطلاعاتی کسب‏ کرده و آن را در دستگاه فکری خویش جای‏ داده است،از این نظر می‏توان گفت که سهراب خود در میان نوگرایان و طرفداران نیما دارای سبک خاصی‏ست-سوار بر اسب اسطوره‏یی‏ هندیان،حقیقت را در سرزمین خود و پیرامون خود توانت ببیند.«در قطعه‏ی«زندگی چیزی بود،مثل یک بارش عید».سهراب باز هم متاثر از یک اندیشه‏ی هندی‏ست.در اندیشه‏ی مردم هند«هولی»روز اول‏ عید آنان محسوب می‏شود.این جشن معادل فروردین و عید ایرانی‏ است.روزهای جشن را با پاشیدن ماده‏های رنگی ماندگار می‏کنند،چرا که در باور آنان،رنگ،نماد خلقت و آفرینش مجدد است:«بهتر آن است‏ که برخیزم/رنگ بردارم/روی تنهایی خود نقشه‏ی مرغی بکشم». (ماهنامه‏ی حافظ،اشتراک اساطیر در اشعار سهراب،شماره‏ی 19،ص 28)

گاهی نگاهش به قدری تازه است که گویا اصلا با گذشته و سنّت‏ ارتباطی ندارد و دارای فلسفه‏ی نگاه تازه است.این جملات و ابیات‏ دربرگیرنده‏ی معنایی پنهانی‏ست که هر کس بتواند آن را بخواند و بهدل‏خواه خود تفسیر کند و راز شاعرانه‏ی کلام سهراب در این نهفته است‏ که هر کس آن‏ها را به میل خویش تفسیر می‏کند:«روح من در جهت‏ تازه‏ی اشیا جاری‏ست/روح من کم‏سال است./روح من گاهی از شوق، سرفه‏اش می‏گیرد./روح من بی‏کار است./قطره‏های باران را درز آجرها را،می‏شمارد./روح من گاهی،مثل یک سنگ سر راه حقیقت‏ دارد.(هشت کتاب،صدای پای آب،صص 287-288)

«هرچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند».اشعار سپهری نیز مصداق‏ همین ضرب المثل است چون از ضمیری پاک و بی‏غل و غش برآمده‏ است.بعضی از منتقدان معتقدند که سهراب فارغ از جامعه و افراد آن‏ است و توجهی به آلام افراد جامعه ندارد،هرچند نظر بزرگان محترم‏ است،اما با استعانت از آثار نویسندگان و استنباط خود با این ایده موافق نیستم،بنا به‏ دلایل ذیل:

1-مگر نه این است که یکی از تفکرات‏ غالب جامعه‏ی گذشته و ادبیات سنّتی ما اندیشه‏ی عرفانی بوده که خود نوعی نگاه به‏ جامعه می‏باشد،صرف نظر از این‏که رواج این‏ اندیشه را بعضی از افراد به‏خاطر جنگ‏های‏ خانمان‏سوز دانسته‏اند.اما سهراب از این طریق‏ پنجره‏یی به جامعه‏ی زمان خویش گشوده‏ است.و بدین وسیله راهی را پیش پای افراد گذاشته است تا در این دنیای معراج پولاد و عصر کامپیوتر که کم‏تر کسی به فکر دیگری‏ست و اخلاقیات فراموش شده،شیوه‏ی‏ سپهری خود راهی آشنا جهت شناخت مبدا و خالق هستی باشد،شعر«تا انتها حضور»آخرین‏ شعر هشت کتاب از یک مشاهده و مکاشفه‏ی‏ عارفانه‏ی سهراب خبر می‏دهد:«امشب/در یک خواب عجیب/رو به سمت کلمات/باز خواهد شد./باد چیزی خواهد گفت/سیب‏ خواهد افتاد/روی اوصاف زمین خواهد غلتید/ تا حضور وطن غایب شب خوهد رفت/سقف یک وهم فرو خواهد ریخت/چشم/هوش محزون نباتی را خواهد دید/پیچکی دور تماشای خدا خواهد پیچید./راز،سر خواهد رفت/ریشه‏ی زهد زمان‏ خودهد پوسید/سر راه ظلمات/لبه‏ی صحبت آب/برق خواهد زد، باطن آینه خواهد فهمید./..(هشت کتاب،تا انتها حضور،صص 455-456)

2-در جایی به نقل از ژان پل سارتر خوانده‏ام که«شاعران شکست‏ را پذیرا می‏شوند تا شکست زندگی را گواه باشند».این سخن در مورد شعر یک نسل از شاعران کنونی ما صادق است،آن‏ها همه از یک درد رنج برده‏اند و هر یک به زبانی از آن سخن گفته‏اند.سهراب آن‏چه از جامعه‏ی خویش در ضمیر پاک خود داشته گاهی به شکل پوشیده در اشعارش متجلی می‏ساخته ولی هیچ‏گاه در مجالس و محافل در آن‏باره‏ سخن‏سرایی نمی‏کرده و اظهار فضل نمی‏نموده است،بلکه از این شکل‏ خودنمایی بیزار بوده است.دوستش در این‏باره می‏نویسد:«هیچ وقت بحث سیاسی نداشتیم و به هیچ‏وجه مزاجش سازگار این مطالب نبود. جمعی معتقدند سهراب خلقی نبود.من مقصود از این اظهار عقیده را نفهمیدم.با نوشتن کتاب،دادن شعار و جلوه‏های ظاهری و آه و ناله‏کردن درباره‏ی خلایق نمی‏توان خلقی بود به‏خصوص که اگر شخص در حال نگارش آه و ناله‏ها در تخت خواب و رخت‏خواب پر قو آرمیده باشد.سهراب را غیر خلقی خواندن جفا به خلق است،چون رفتار سهراب درباره‏ی افرادی که خلق می‏نامند،یعنی کارگر و دهقان از بزرگ‏ و کوچک پر از صفا بود از هیچ‏گونه کمک به زیردستان دریغ نداشت.در بستری کردن رنجوران با کمک من در بیمارستان با دل و جان کوشا بود..این که او را بی‏احساس بخوانند سخت،جفا به سهراب است و بی‏انصافی».(همکلاسی‏ام،سهراب،ص 61)

یکی از نمادها در آثار شاعران معاصر واژه‏ی«شب»است که بیانگر ظلم و ستم و جهل در جامعه می‏باشد.سهراب در شعر«در قیر شب» به گرفتاری خود و افراد جامعه و بدبختی موجود در آن به‏خوبی اشاره‏ می‏کند و این خود جوابی است پوشیده به کسانی که سهراب را بی‏خبر از وضع خودکامگی و فساد موجود در جامعه می‏دانند:«دیرگاهی‏ست در این تنهایی/رنگ خاموشی در طرح لب است/بانگی از دور مرا می‏خواند/لیک پاهایم در قیر شب است...»(هشت کتاب،ص 12) «بندهای بعدی آشکارا ظلم،جهل و بدبختی و ظلمت خودکامگی را بیان می‏کند و می‏گوید در این زندان سرای بی‏روزنه،امکان حرکت و جنبش نیست:

«رخنه‏ای نیست در این تاریکی/در و دیوار به هم پیوسته سایه‏یی‏ لغزد اگر روی زمین/نقش وهمی است ز بندی رسته...(هشت کتاب، ص 12)و روشن‏تر از این نمی‏توان از خفقان محیط زندگی در سال‏های‏ پیش و پس از 1332 سخن گفت.»(صدای پای آب،ص 232)

دکتر ثروتیان می‏نویسد:«شاید آن‏چه را که سهراب پس از کودتای‏ 1332 شمسی در شعر«لولوی شیشه‏ها»به زبان هنر آراسته است از بدایع ادبیات در عصر ماست و چیزی از«زمستان»اخوان ثالث کم ندارد و در این‏جا شاعر را به ترس و وحشت ناشی از تنهایی متهم می‏کنند،در حالی که سهراب به زبانی فصیح و آشکار از«انسان مه‏آلود»سخن‏ می‏راند،انسانی که در پرده‏یی از مه پنهان شده است تا دیده نشود و نگاهش به«حلقه‏ی درها»آویخته است تا بداند چه کسی از کدام خانه‏ بیرون می‏آید و یا کدام کس در کدام بیغوله پناهنده می‏شود؟شاید آشکارتر از این کنایه در شعر معاصر کم‏تر دیده شود و یا شاید گروهی به‏ داد و انصاف درباره‏ی سهراب داوری نکرده باشند».(صدای پای آب،ص‏ 234)

3-طلبیدن ایدئولوژی خود از شعر سهراب دلیل دیگری‏ست که‏ سهراب را فارغ از غم و رنج و ساکن سرزمینی رویایی قلمداد می‏کردند. اما سهراب چنان با لطافت و آرامش،جهان‏بینی خود را در شعرش بیان‏ می‏کند که بعضی‏ها از شنیدین«پدرم وقتی مرد،پاسبان‏ها همه شاعر بودند».(هشت کتاب،ص 274)برافروخته می‏شوند،حتا جواب دل‏نشین‏ سهراب«این‏ها فکر نمی‏کنند که درباره‏ی آن‏چه که نیست و من مایلم‏ باشد،صحبت می‏کنم».(سهراب،مرغ مهاجر،ص 100)برای ایشان‏ ناخوشایند می‏نماید.و به قول استاد مسکوب:«در شعر او جویای دید وبرداشت اجتماعی خودند،بازتاب عقاید سیاسی خودشان را در آن‏ می‏جویند و چون نمی‏یابند،جا می‏خورند و رو ترش می‏کنند».(باغ‏ تنهایی،ص 242)سهراب بعضی از چیزها را حس می‏کند و در جواب‏ کسانی که او را«بچه بودای اشرافی»می‏خوانند،می‏گوید:«خوب من‏ دنیا را این‏طور می‏بینم.آن‏چه را که می‏بینم و احساس می‏کنم، می‏نویسم».(ادای دین به سهراب سپهری،ص 68)

از ویژگی‏های سهراب نگاه ویژه‏ی اوست به مخلوقات،و آشنا زدایی‏هایش.او دیده را شسته و جور دیگر نگریسته است،حتا این طرز تفکر و سنّت‏شکنی در فرم و شکل نگرش قدما،از کودکی در ضمیر ناخودآگاه او نهاده شده بود،(علم لدّنی)او در وصف دوران کودکی‏ می‏گوید:«اما من در اتاق آبی چیز دیگر می‏شدم.انگار پوست‏ می‏انداختم.زندگی رنگارنگ غریزی‏ام بیرون،در باغ کثرت،می‏ماند تا من برگردم.پنهانی به اتاق آبی می‏رفتم.نمی‏خواستم کسی مرا بپاید. عبادت را همیشه در خلوت خواسته‏ام.هیچ‏وقت در نگاه دیگران نماز نخوانده‏ام...اما میان چاردیواری‏اش هوایی به من می‏خورد که از جای‏ دیگر می‏آمد.در وزش این هوا غبارم می‏ریخت.سبک می‏شدم.پر می‏کشیدم.این هوا آشنا بود.از دریچه‏های محرمانه‏ی خواب‏هایم آمده‏ بود تو».(اتاق آبی،ص 22)

نتیجه

سهراب به‏عنوان یک شاعر با دستگاه فکری منسجم رو به سوی‏ تکامل و اوج نهاده و در این مسیر از مباحث سنّتی و عرفانی،اسلامی و ایرانی استفاده نموده است و به شکل ظریف مسایل روزمره‏ی خویش و جامعه‏اش را نیز بیان نموده است.

پی‏نوشت

(1)-سیلک:یکی از مناطق باستانی در جنوب غربی کاشان(جاده‏ی فین)است و آن‏ دو تپه‏ی مجاور به‏هم است که تقریبا ششصد متر از هم فاصله دارند و در اطراف آن‏ها دو گورستان است.آثار آن‏جا مربوط به اواخر هزاره‏ی ششم تا هزاره‏ی اول قبل از میلاد است.گیرشمن آن‏جا را اولین خاستگاه بشر در کره‏ی خاکی می‏داند.(نگاهی به‏ سهراب،ص 61)

منابع و ماخذ

1-اتاق آبی،سهراب سپهری،ویراسته‏ی پیروز سیّار،تهران،انتشارات صدا و سیما (سروش)،چاپ ششم،1383.

2-ادای دین به سهراب سپهری،جلال خسروشاهی،تهران،انتشارات به نگار،چاپ اول، 1375.

3-باغ تنهایی(یادنامه‏ی سهراب سپهری)،به کوشش حمید سیاهپوش،نشر هستان، چاپ هفتم،1378.

4-سهراب،مرغ مهاجر،پریدخت سپهری،تهران،انتشارات طهوری،چاپ هشتم، زمستان 1382.

5-صدای پای آب،دکتر بهروز ثروتیان،انتشارات نگاه،تهران،چاپ اول،1384.

6-هشت کتاب،سهراب سپهری،تهران،انتشارات طهوری،چاپ بیست و یکم، زمستان 1377.

7-هم کلاسی‏ام سهراب(خاطرات)،دکتر محمود فیلسوفی،تهران،نشر آسیم،چاپ اول، 1385.

8-نگاهی به سپهری،دکتر سیروس شمیسا،تهران،صدای معاصر،چاپ هشتم،1382